

## یادآوری

یکی از راه‌های قدرتمندی اسلام، وحدت و همدلی مسلمانان است و معرفی عالمانی که در اصلاح امت اسلامی کوشش‌هایی کرده، و تلاش خود را در این راه وجهه همت خود قرار داده‌اند، نقش بسزایی در تحقق این آرمان دارد. در عصر حاضر سکوت در برابر هجمه‌های فرهنگی و اعتقادی دشمنان، اسلام را از هر زمان دیگر آسیب‌پذیرتر می‌سازد؛ چنان که در گذشته نیز در اثر بی‌کفایتی زمامداران حکومت‌های اسلامی و دامن زدن آنان به اختلافات فرقه‌ای، بسیاری از آثار ارزشمند اسلامی را از دست داده‌ایم و سال‌های درازی سرمایه‌های فکری و هنری خویش را صرف اختلافات بی‌اساس کرده‌ایم.

برای اسلام با همه غنا و دارایی بی‌ظیرش، هیچ‌گاه این موقعیت پیش نیامده که آرزوهای خود را آن‌طور که شایسته است میان مسلمان محقق سازد. اکنون وقت آن است که نگاهی واقع‌بینانه‌تر و بی‌پیرایه‌تر به اسلام بیفکنیم و با بازگشتی دوباره به اخلاص و ایمان صدر اسلام، مشترکات مذاهب گوناگون اسلامی را در دستور کار خود قرار دهیم تا شاید اسلامی یکپارچه، قدرتمند و قوی را به ارمغان آوریم.

رسیدن به این هدف، عوامل گوناگونی را می‌طلبد که معرفی عالمان و فرهیختگان کشورهای اسلامی یکی از این عوامل است. در ادامه به معرفی یکی از عالمان مسلمان می‌پردازیم که نقش مهمی در تقریب مذاهب اسلامی، دعوت مردم به وحدت و همدلی و بیداری اسلامی ایفا کرده است.

پروژه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## ابوالحسن مسعودی بغدادی (حدود ۲۸۰-۳۴۶ق)<sup>۱</sup>

رحیم ابوالحسینی<sup>۲</sup>

### چکیده

مهم‌ترین وظیفه تاریخ‌نگار ثبت صحیح حوادث و پرهیز از داوری درباره آن است. مسعودی به عنوان بزرگ‌ترین مورخ زمان خویش، این ویژگی را در نوشته‌هایش رعایت نموده و در سر تا سر تاریخش مانند یک قاضی بی‌طرف، حوادث روزگار را ثبت کرده است. گرچه بیشتر نوشته‌های مسعودی اکنون در دسترس نیست، به ویژه کتاب «اخبار الزمان» او که از سی مجلد، تنها یک بخش آن با نام «مروج الذهب» در اختیار ماست، اما همین مختصر به انضمام کتاب دیگر او «التنبیه و الاشراف»، چنان محکم و با مهارت نوشته شده است که شایستگی و چیره‌دستی او را کاملاً به نمایش می‌گذارد. مسعودی در بخشی از این دو کتاب تلاش کرده حوادث زمان رسول خدا • و وقایع پس از رحلت آن بزرگوار را منصفانه ثبت نماید و به گفته خود او «هر که بر این کتاب بنگرد بداند که در ضمن آن مذهبی را یاری ندادم و از گفته‌ای طرفداری نکردم»، به همین دلیل تعیین مذهب مسعودی ساده نیست و در میان مورخان بی‌شمار، تنها تعداد انگشت‌شماری به مذهب او تصریح نموده‌اند. این ویژگی مسعودی بی‌تردید از طبع سالم و تفکر غیرمغرضانه و بی‌تعصب ناشی است که می‌تواند او را به عنوان یک شخصیت تقریبی به جامعه اسلامی معرفی نماید. مقاله حاضر تلاش می‌کند با معرفی صحیح شخصیت مسعودی، گامی به سوی هم‌دلی و وحدت بین مذاهب اسلامی بردارد.

**واژگان کلیدی:** مسعودی، مسعودی فقیه شافعی، اخبار الزمان، مروج الذهب، التنبیه و الاشراف، خلفای اربعه، اهل سنت، شیعه.

### ولادت و وفات مسعودی

معلوم نیست مسعودی در چه تاریخی تولد یافته است. برخی ولادت او را سال ۲۸۷ هجری نوشته‌اند، اما به نظر می‌رسد مسعودی پیش از این تاریخ تولد یافته است، زیرا چنان‌که از سفرهایش به دست می‌آید نخستین سفر او که نسبتاً طولانی هم بود، در سال ۳۰۰ انجام گرفت (مجله تراثنا، ج ۵۷،

۱- تاریخ ورود: ۱۳۹۱/۴/۲؛ تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۵/۹.

۲- مدرس حوزه، محقق و نویسنده.

ص ۱۳۸ - ۱۴۴) و بدیهی است از نوجوان سیزده ساله بعید است چنین سفر طولانی‌ای داشته باشد، بنابراین می‌توان تولد او را حدود ۲۸۰ هجری تخمین زد.

مسعودی در بابل متولد شد و در همان‌جا نشو و نما کرد و از آن‌جا به بغداد منتقل شد. مسعودی خود در این باره چنین می‌گوید: «اقلیم بابل که من در آن تولد یافتم اوسط الأقالیم است اگرچه روزگار مرا از زادگاهم دور نگاه داشت.» (مسعودی، ۱۳۶۵ ش، ج ۱، ص ۴۲۷). بنابراین، گزارش ابن ندیم در باره محل تولد او، که وی را اهل مغرب معرفی کرده است (ابن ندیم بغدادی، بی‌تا، ص ۱۷۱)، نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا مسعودی در معرفی سفرهایش، هیچ‌گاه از سفر به مغرب یا اندلس یاد نکرده است، و به همین دلیل صفدی در «الوافی» به اشتباه ابن ندیم تصریح کرده و گفته است: «خود مسعودی در وصف سفرهایش گفته است: بهترین اقلیم، مملکت بابل است که ما در آن متولد گشته‌ایم.» (صفدی، ۱۴۲۰ ق، ج ۲۱، ص ۶۰۵).<sup>۲</sup>

درباره وفات مسعودی نیز اختلاف اندکی وجود دارد. نجاشی در «فهرست» خود گفته است: «مسعودی تا سال ۳۳۳ هجری باقی بوده است.» (نجاشی، ۱۴۱۶ ق، ص ۲۵۴).<sup>۳</sup> و این جمله نجاشی باعث شده که دیگران گمان کنند مسعودی در این تاریخ وفات یافته است. اما چنان‌که شهید ثانی در «حاشیة الخلاصه» گفته است، سخن نجاشی دلالت بر این ندارد که مسعودی در تاریخ یاد شده وفات کرده است (امین عاملی، بی‌تا، ج ۸، ص ۲۲۰).<sup>۴</sup> گرچه مفهوم سخن نجاشی می‌رساند که مسعودی بعد از این تاریخ، زنده نبوده است.

به هر حال، در این‌که مسعودی تا سال ۳۴۵ هجری حیات داشته است، تردیدی وجود ندارد، زیرا مسعودی در کتاب «التنبیه و الاشراف» حوادث سال ۳۴۴ هجری را که در آن سال بارگاه ابن طولون تخریب گشته، بازگو کرده، و پس از آن، وقایع مربوط به پادشاهان روم تا سال ۳۴۵ هجری را آورده

۱- المسعودی هذا رجل من أهل المغرب، يعرف بابي الحسن علي بن الحسين بن علي المسعودی من ولد عبد الله بن مسعود. مصنف لكتب التواريخ و اخبار الملوك و له من الكتب، كتاب يعرف بمروج الذهب و معادن الجواهر في تحف الاشراف و الملوك و أسماء القرايات... الخ.

۲- «... محمد بن إسحاق النديم فقال: هو من أهل المغرب وهو غلط لأن المسعودی ذكر في السفر الثاني من كتاب مروج الذهب و قد عدد فضائل الأقاليم و وصف هواءها و اعتدالها و انحرافها ثم قال: و أوسط الأقاليم إقليم بابل الذي مولدنا به».

۳- «علي بن الحسين بن علي المسعودی أبو الحسن، الهذلي له كتاب المقالات في أصول الديانات، ... و بقي هذا الرجل إلى سنة ثلاث و ثلاثين و ثلاثمائة».

۴- «... وما في البحار نقلا عن النجاشي انه مات سنة ۳۳۳ اشتباه نشأ من قول النجاشي الآتي انه بقي إلى سنة ۳۳۳ وهو لا يدل على وفاته في تلك السنة كما قاله الشهيد الثاني في حواشي الخلاصة».

است، به همین دلیل کسانی چون تاج‌الدین سبکی وفات او را در سال ۳۴۵ یا ۳۴۶ هجری ثبت کرده، و ابن‌شاکر کتبی (ابن‌شاکر کتبی، ۲۰۰۰م، ج ۲، ص ۸۱)<sup>۱</sup> و اسماعیل پاشا (اسماعیل پاشا بغدادی، ۱۹۵۱م، ج ۱، ص ۶۷۹ و ۶۸۰)<sup>۲</sup> تاریخ وفات او را سال ۳۴۶ هجری در مصر تعیین کرده‌اند.

### خانواده مسعودی

خانواده مسعودی اصالتاً اهل کوفه بودند و نسبت آنها به «عبدالله بن مسعود صحابی» (م ۳۲ق) می‌رسد. ابن‌حزم (م ۴۵۶ق) در کتاب «جمهره أنساب العرب» سلسله نسب او را این‌گونه نقل می‌کند: «علی بن حسین بن علی بن عبدالله بن زید بن عتبه بن عبدالله بن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود» (ابن‌حزم أندلسی، ۴۲۴ق، ج ۱، ص ۱۹۷).  
از دوران کودکی و نوجوانی مسعودی هیچ اطلاعی در دست نیست و بیشترین آگاهی ما از او مربوط به سفرهایی است که از دوران جوانی آغاز کرد و تا سال ۳۳۶ هجری ادامه یافت تا این‌که سرانجام در فسطاط مصر رحل اقامت انداخت.

### سفرهای مسعودی

ابوالحسن مسعودی در طول سفرهایش، دانش زیادی اندوخته است و به عنوان مورخ، جغرافیدان، ادیب و متکلم بزرگ اسلامی در آمده است. شور و شوق دانش‌اندوزی، او را از اوان جوانی به سیر و سفر در سرزمین‌های اسلامی کشاند. عراق، ایران، مصر، حجاز، شام، فلسطین، ارمنستان، هند، سیلان، عمان و سواحل شرقی آفریقا تا زنگبار یا ماداگاسکار در زیر گام‌های مسعودی قرار گرفت، و حتی از چین و مالزی هم دیدار کرد و به گفته خود او: «سیر من در آفاق هم‌چون سیر خورشید در مراحل إشراق بود.» (مسعودی، پیشین، ج ۱).<sup>۳</sup>

۱- «علی بن الحسین بن علی أبو الحسن المسعودی المؤرخ من ذریة عبدالله بن مسعود رضی الله عنه قال الشیخ شمس الدین عداده فی البغدادیین وأقام بمصر مدة و كان اخباریا علامة صاحب غرائب وملح و نوادر مات سنة ست و أربعین و ثلاثمأة».

۲- «المسعودی: علی بن الحسین بن علی الهذلی البغدادی أبو الحسن المسعودی المؤرخ نزیل مصر الأديب كان یتشیع توفی بمصر سنة ۳۴۶ له من الکتب اثبات الوصیة... الخ»؛ هم‌چنین رک: اسماعیل پاشا بغدادی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۸۳ و ۱۸۴: «بشری الابراز: لأبی الحسن علی بن الحسین علی الهذلی المسعودی البغدادی الشیعی نزیل مصر المتوفی بها سنة ۳۴۶ ست و أربعین و ثلاثمأة».

۳- «... من تقاذف الاسفار و قطع القفار تارة علی متن البحر کقطعنا بلاد السند والزنج والصنف والصین والرائج وتقمنا الشرق والغرب فتارة بأقصى خراسان وتارة بأوساط أرمينية وأذربيجان والهرات والطاقان وطورا بالعراق وطورا بالشام فسیری فی الآفاق سری الشمس فی الاشراق».

از پاره‌ای دل‌نوشته‌های مسعودی در «مروج الذهب» بر می‌آید که وی گهگاه دلش هوای وطن می‌کرده و دلتنگ می‌شده است، و این نشان می‌دهد که او بیشتر عمرش را در غربت به سر برده است. مسعودی در توصیف زادگاهش می‌گوید: «میان‌تر از اقلیم‌ها اقلیمی است که ما در آن تولد یافته‌ایم گرچه روزگار میان ما و آن فاصله افکنده و ما را از آن‌جا دور نموده و دلمان را مشتاق آن کرده است که وطن و مسقط‌الرأس ما بوده است، مقصودم اقلیم بابل است.» (مسعودی، پیشین، ص ۴۲۶). و پس از فاصله‌ای اندک می‌گوید: «بهترین جای این اقلیم مدینه‌السلام است و حقاً ناگوار است که تقدیر مرا از این شهر که در عرصه آن به وجود آمده‌ام و در بسط آن چشم به دنیا گشوده‌ام دور افکنده است.» (پیشین، ص ۴۲۷). وی ضمن این‌که دل‌تنگی نسبت به وطن را نشانه وفا و دوام پیمان معرفی می‌کند، سفر را از لوازم روزگار بر می‌شمارد و با تمثیل جستن به شعر ابودلف عجلی، خود را این‌گونه دل‌داری می‌دهد: «ای نکبت زمانه که ما را در شرق و غرب جهان به پراکندگی داده‌ای، یک لحظه به جایی که ما دوست داریم درنگ کن که با حوادثی که مصائب مکرر ما را به نهایت رسانیده تند پرواز بوده‌ای.» (پیشین).<sup>۱</sup>

مسعودی در سال ۳۰۳ و ۳۰۴ در بلاد سند در آسیای مرکزی بود سپس به هند و جزیره سرن‌دیب رفت. هم‌چنین در سال ۳۰۹ در حجاز بود و در سال ۳۱۳ و ۳۱۴ به شام، فلسطین و انطاکیه مسافرت نمود و از آن‌جا به اطراف جزیره عربیه رفت و از عمان به شرق ساحل آفریقایی ماداگاسکار رفت و بین عمان و ماداگاسکار چند مرتبه رفت و آمد نمود. بسیاری از سفرهای مسعودی از طریق دریا صورت گرفت. وی دریای چین، دریای روم، دریای خزر، دریای سرخ، دریای یمن و دریای شرق ساحل آفریقا را از طریق کشتی درنوردید و به همه کشورهای حاشیه آنها سفر کرد. مسعودی در سال ۳۳۲ در بصره بود و در آن‌جا کتاب «مروج الذهب» را به رشته تحریر درآورد. سپس در سال ۳۳۶ به عللی نامعلوم به مصر مهاجرت کرد و تا پایان زندگی در آن‌جا اقامت داشت (پیشین، مقدمه).

### مصاحبان و استادان مسعودی

مسعودی در طول مسافرت‌هایش با بسیاری از دانشمندان و علمای عصر خویش ملاقات کرده و با آنان گفت‌وگو نموده و از آنها روایت شنیده و علم آموخته است که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱- «أيا نكبته الدهر التي طوحت بنا \* أيا دى سبأ فى شرقها والمغرب؛ قفى بالتي نهوى فقد طرت بالنتالى \* إليها تناهت راجعات المصائب».

«محمد بن جریر طبری» مورخ و محدث بزرگ؛ «ابوبکر صولی» مورخ و ادیب؛ «ابوبکر وکیع» مورخ، نحوی و شاعر؛ «ابوالحسن دمشقی» ادیب و شاعر و دوست ابن معتز خلیفه شاعر پیشه عباسی؛ «ابن درید» نحوی و شاعر؛ «جمحی» فقیه، مورخ و شاعر؛ «ابوبکر انباری» محدث؛ «ابواسحاق زجاج» لغوی؛ «منقری» مورخ؛ «سنان بن ثابت بن قره حرانی» فیلسوف و دانشمند.

علاوه بر اینها، وی با «حسن بن موسی نوبختی» متکلم شیعی، «ابوعلی جبایی» و «ابوالقاسم بلخی» متکلمان معتزلی، «ابوالعباس ناشی» متکلم معتزلی، شاعر و نحوی، و «ابوالحسن اشعری» متکلم مشهور سنی و بنیان‌گذار مکتب کلامی اشعری، دوستی و مصاحبت داشته است. یک بار نیز درباره حدوث عالم با «محمد بن زکریای رازی» پزشک و فیلسوف ایرانی گفت‌وگو کرده است (پیشین، ص ۶).

روح مسالمت‌آمیز مسعودی باعث شد که وی بتواند با عالمان برجسته شیعی و سنی رابطه‌ای نزدیک برقرار کند، و از این‌که نوشته‌های آنان مورد استفاده او بوده است، از آنان سپاس‌گزاری نماید. مسعودی در مقدمه «مروج الذهب» از کسانی چون «ابوجعفر محمد بن جریر طبری» صاحب تاریخ طبری، «ابوعبدالله ابراهیم بن محمد بن عرفه واسطی» مشهور به «نفطویه» صاحب کتاب «أخبار الوزراء»، «محمد بن یحیی الصولی» نویسنده کتاب «الأوراق فی تاریخ الخلفاء»، «ابوالحسن علی بن الحسن» معروف به «ابن ماشطه» نویسنده کتاب «الوزراء و أخبارهم»، «قدامه بن جعفر کاتب» نویسنده کتاب «الأخبار» معروف به «زهر الربیع»، «احمد بن محمد بن خالد برقی» نویسنده کتاب «التبیین» و بسیاری دیگر به خاطر تألیفات ارزشمندشان، قدردانی و تشکر کرده است (پیشین).<sup>۱</sup> گرچه در پاره‌ای موارد از برخی از نوشته‌های آنان، انتقادهای علمی به عمل آورده است، چنان‌که در مقدمه «مروج الذهب»، شیوه «سنان بن ثابت بن قره» را به باد انتقاد گرفته و گفته است: «سنان بن

۱- «وَأما تاریخ أبی جعفر محمد بن جریر الطبری الزاهی علی المؤلفات، والزائد علی الكتب المصنفات، فقد جمع أنواع الأخبار، وحَوَى فنون الآثار، واشتمل علی صنوف العلم، وهو کتاب تكثر فائدته، وتنفع عائدته، وكيف لا يكون كذلك! ومؤلفه فقیه عصره، وناسكُ دهره، إلیه انتهت علوم فقهاء الأمصار، وحَمَلَةُ السنن والآثار، وكذلك تاریخ أبی عبد الله إبراهیم بن محمد بن عَرَفَةَ الواسطی النحوی الملقب بنفطویه فمَحْشُوٌّ من مَلَاَحَةَ كتب الخاصة، مملوء من فوائد السادة، وكان أحسن أهل عصره تألیفاً، وأملحهم تصنیفاً، وكذلك سلك محمد بن یحیی الصولی فی كتابه المترجم بكتاب الأوراق فی أخبار الخلفاء من بنی العباس وبنی أمیة، وشعرائهم، ووزرائهم، فإنه ذكر غرائب لم تقع لغيره، وأشياء تفرد بها لأنه شاهدتها بنفسه... الخ».

ثابت شیوه‌ای پیش گرفته که در حرفه او نیست... الخ» (پیشین)<sup>۱</sup>، و یا درباره کتاب جاحظ به نام «الأمصار» گفته است: «این کتاب جاحظ در نهایت فساد است، چون این مرد دریا را ندید و سفرهای زیاد نداشته و راه‌ها و شهرها را نمی‌شناخته و همانا او گویا در تاریکی شب هیزم جمع می‌کرده است.» (پیشین، ص ۳۷)<sup>۲</sup>، اما با این همه، روح سپاس و امتنان در وجود مسعودی موج می‌زده است.

### مذهب مسعودی

در این که مسعودی از چه مذهبی پیروی می‌کرده، اختلاف است. گرچه مورخان و تذکره‌نویسان کمتر به مذهب او تصریح نموده‌اند، اما آنان که تصریح کرده‌اند یا او را «شافعی» و یا «شیعه امامی» معرفی کرده‌اند.

البان سرکیس نخست او را شافعی معرفی کرده و سپس از خوانساری صاحب کتاب «روضات الجنات» و افندی صاحب کتاب «ریاض العلماء» نقل کرده که مسعودی در بین عامه به مذهب شیعه و از اصحاب امامیه معروف است که با شیخ صدوق معاصر بوده است (البان سرکیس، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۷۴۳).<sup>۳</sup>

علامه امینی در یکی از نوشته‌هایش از مسعودی با صفت شافعی یاد می‌کند و به نقل از «مروج الذهب»، بعضی از ویژگی‌ها و فضائل صحابه را بازگو می‌کند (امینی، بی‌تا، ص ۹۷ و ۹۸).<sup>۴</sup> تاج‌الدین سبکی نام او را در طبقات شافعیه آورده و به این وسیله مذهب شافعی را به او منسوب دانسته است به این دلیل که مسعودی بخشی از کتاب «رسالة البیان فی اصول الاحکام» از ابوالعباس

- ۱- «... إنه استهجن ما ليس من صناعته و ألف كتاباً استفتحه بجوامع من الكلام في أخلاق النفس... الخ».
- ۲- «إنه كتاب في نهاية الغنائه لان الرجل لم يسلك البحار ولا أكثر الأسفار ولا يعرف المسالك والأمصار وانما كان حاطب ليل ينقل من كتب الوراقين... الخ».
- ۳- «أبو الحسن علي بن الحسين بن علي المسعودي الشافعي المؤرخ الشهير، و قال صاحب روضات الجنات المشتهر بين العامة بشيعة المذهب...، و قال صاحب رياض العلماء أن الشيخ المسعودي من أصحابنا الإمامية المعاصر للصدوق».
- ۴- «كلمة المسعودي: قال أبو الحسن المسعودي الشافعي في مروج الذهب: والأشياء التي استحق بها أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الفضل هي السبق إلى الإيمان والهجرة، والنصرة لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والتقربى منه... الخ».

بن سريج شافعي را إملا کرده است (سبكي، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۵۶ و ۴۵۷).<sup>۱</sup> البته گفتار سبكي چندان قابل اعتماد نيست، زيرا او نام شيخ طوسي (م ۴۶۰ق) را كه از علمای طراز اول شيعة است، در طبقات خود آورده و او را سنی شافعي معرفی کرده است.

ابن عماد حنبلي در «شذرات» گفته كه مسعودی مورخ (م ۳۴۶ق)، غير از مسعودی فقيه شافعي (م ۵۸۴ق) و شارح مقامات حريري است (ابن عماد حنبلي، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۳۶۸).<sup>۲</sup> اما خطيب بغدادی نه تنها مذهب مسعودی را به دست نداده، بلكه حتی نام او را در تاريخ خود ذكر نكرده است، با اين كه مسعودی اهل بغداد بود و شهرت او همه آفاق را فرا گرفته بود. ابن عساکر نيز ترجمه مسعودی را در تاريخش ذكر نكرده، و تنها در يك جا به نقل از «مروج الذهب»، مطلبی درباره «بسر بن أراطة» ذكر کرده است (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰، ص ۱۵۶).<sup>۳</sup> در حالی كه مسعودی مدتی در شام اقامت داشته است.

۱- «علی بن الحسين بن علی المسعودی صاحب التواريخ كتاب مروج الذهب فی أخبار الدنيا وكتاب ذخائر العلوم وكتاب الاستذكار لما مر من الأعصار وكتاب التاريخ فی أخبار الأمم وكتاب أخبار الخوارج وكتاب المقالات فی أصول الديانات وكتاب الرسائل وغير ذلك. قيل إنه من ذرية عبدالله بن مسعود رضی الله عنه، أصله من بغداد وأقام بها زمانا و بمصر أكثر، وكان أخباريا مفتيا علامة صاحب ملح وغرائب سمع من نفظويه وابن زبیر القاضی وغيرهما، ورحل إلى البصرة فلقى بها أبا خليفة الجمحي ولم يعمر علی ما ذكر، وقيل إنه كان معتزلي العقيدة، مات سنة خمس وأربعين أو ست وأربعين وثلاثمائة، وهو الذي علق عن أبي العباس ابن سريج رسالة البيان عن أصول الأحكام وهذه الرسالة عندي نحو خمس عشرة ورقة ذكر المسعودی فی أولها أنه حضر مجلس أبي العباس ببغداد فی عتله التي مات بها سنة ست وثلاثمائة وقد حضر المجلس لعيادة أبي العباس جماعة من حذاق الشافعيين والمالكين والكوفيين والداوديين وغيرهم من أصناف المخالفين فبينما أبو العباس يكلم رجلا من المالكيين إذ دخل عليه رجل معه كتاب مختوم فدفعه إلى القاضی أبي العباس فقرأه علی الجماعة فإذا هو من جماعة الفقهاء المقيمين ببلاد الشاش يعلمونه أن الناس فی ناحيتهم أرض شاش و فرغانة مختلفون فی أصول فقهاء الأمصار ممن لهم الكتب المصنفة والفتيا ويسألونه رسالة يذكر فيها أصول الشافعي ومالك وسفيان الثوري وأبي حنيفة وصاحبيه وداود بن علی الأصبهاني وأن يكون ذلك بكلام واضح يفهمه العامي فكتب القاضی هذه الرسالة ثم أملى فيما ذكر المسعودی عليهم بعضها وعجز لضعفه عن إملاء الباقي فقرأ عليه والمسعودی يسمع».

۲- «... و فيها المسعودی المؤرخ صاحب مروج الذهب و هو أبو الحسن علی بن أبي الحسن رحل وطوف فی البلاد وحقق من التاريخ ما لم يحققه غيره و صنف فی أصول الدين وغيرها من الفنون وقد ذكرها فی صدر مروج الذهب و هو غير المسعودی الفقيه الشافعي و غير شارح مقامات الحريري قاله ابن الأهدل وتوفي فی جمادى الآخرة سنة ست وأربعين وثلاثمائة».

۳- «حكى المسعودی فی مروج الذهب أن عليا دعا علی بسر أن يذهب عقله لما بلغه قتله ابني عبيد الله بن العباس وأنه خرف ومات فی أيام الوليد بن عبد الملك سنة ۸۶».



ذهبی ضمن این که گزارش مختصری از زندگی مسعودی ارائه می‌دهد، او را «معتزلی» معرفی می‌کند (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۵۶۹).<sup>۱</sup>

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «کتاب‌های مسعودی لبریز از مطالبی است که وی را شیعه معتزلی معرفی می‌کند، و سپس ادله‌ای بر شیعه بودن او اقامه می‌کند، اما در باره معتزلی بودن او دلیلی ارائه نکرده است.» (ابن حجر عسقلانی، ۱۹۷۱م، ج ۴، ص ۲۵۸).<sup>۲</sup>

اسماعیل پاشا بغدادی در کتاب «ایضاح المکنون»، ذیل عنوان «بشری الأبرار» می‌گوید: «این کتاب نوشته ابوالحسن علی بن الحسین بن علی الهذلی المسعودی البغدادی است که مذهب شیعی داشته و در مصر ساکن بود و در سال ۳۴۶ هجری وفات کرده است» (اسماعیل پاشا بغدادی، بی تا، ج ۱، ص ۱۸۳ و ۱۸۴).<sup>۳</sup> هم‌چنین اسماعیل پاشا در کتاب «هدیة العارفین» او را شیعه معرفی کرده است (همو، ۱۹۵۱م، ج ۱، ص ۶۷۹ و ۶۸۰).<sup>۴</sup>

برخی از محققان اروپایی مسعودی را شیعه اسماعیلی می‌دانند. دلیل آنان سفرهای دور و دراز مسعودی است که به سفرهای دعوات اسماعیلی بی‌شبهت نیست (مسعودی، پیشین، ص ۷).

شارل پلا، متخصص آثار مسعودی ضمن این که انتساب کتاب «إثبات الوصیة لعلی بن ابیطالب» به مسعودی را مشکوک می‌داند، مقاله مفصلی درباره امامی بودن او نوشته است (پیشین، ص ۱۱). ابن‌ادریس حلی که خود از فقهای بزرگ شیعه است، مسعودی را از بزرگان اصحاب امامیه و معتقد به حق معرفی می‌کند و سپس کتاب‌های او را برمی‌شمارد (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۶۱).<sup>۵</sup>

۱- «المسعودی: صاحب مروج الذهب و غیره من التواریخ، ابوالحسن علی ابن الحسین بن علی بن ذریة ابن مسعود، عداة فی البغادة، و نزل مصر مدة، و کان أخباریاً صاحب ملح و غرائب و عجائب و فنون، و کان معتزلیاً».

۲- «... أن كتب المسعودی طافحة بأنه كان شیعياً معتزلیاً».

۳- «بشری الابرار: لأبی الحسن علی بن الحسین علی الهذلی المسعودی البغدادی الشیعی نزیل مصر المتوفی بها سنة ۳۴۶ ست و أربعین و ثلاثاً».

۴- «المسعودی: علی بن الحسین بن علی الهذلی البغدادی ابوالحسن المسعودی المورخ نزیل مصر الأیدیب کان یتشیع توفی بمصر سنة ۳۴۶ له من الكتب اثبات الوصیة... الخ».

۵- «... و ذکر المسعودی و هو علی بن الحسین المسعودی الهذلی رجل من أصحابنا له كتب عدة فی کتابه المعروف المترجم بمروج الذهب و معادن الجوهر ... الخ»؛ هم‌چنین در ج ۱، ص ۶۱۵ می‌گوید: «قال ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی فی کتابه المترجم بمروج الذهب و معادن الجوهر فی التاریخ و غیره و هو کتاب حسن کثیرة الفوائد، و هذا الرجل من مصنفي أصحابنا معتقد للحق... الخ».

سید بن طاووس پس از این که افرادی چون «حسن بن موسی نوبختی» (م ۳۱۰ ق)، «احمد بن محمد بن خالد برقی» (م ۲۸۰ ق) و «احمد بن محمد بن احمد بن طلحه» (م ۳۲۵ ق) را در ردیف مصنفان شیعی علم نجوم ذکر کرده، می گوید: «از بهترین دانشمندانی که موصوف به علم نجوم است شیخ فاضل شیعی علی بن الحسین بن علی المسعودی نویسنده کتاب مروج الذهب است.» (سید بن طاووس حسنی، بی تا، ص ۱۲۶).<sup>۱</sup>

به هر حال، بیشتر محققان شیعه می گویند در تشیع مسعودی تردیدی وجود ندارد و دلیل تشیع او تنها این نیست که نجاشی نام او را در میان نویسندگان شیعه معرفی کرده است (نجاشی، پیشین، ص ۲۵۴)<sup>۲</sup>، بلکه کتاب های بسیاری که او نوشته است، دلالت صریح بر امامی بودن او دارد. کتاب هایی مانند «الصفوة فی الامامة»، «الاستبصار فی الامامة»، «اثبات الوصیة» و «رسالة البیان فی أسماء الائمة» از جمله تألیفات او است که بی تردید منشأ تألیف آنها، تفکر شیعی وی بوده است.

آنان معتقدند برخی از گزارش های مسعودی، هم دلی او با مذهب شیعه را ثابت می کند و می گویند: مسعودی در نقل وقایع تاریخی، با این که کاملاً بی طرف بوده و وعده کرده هیچ مذهبی را یاری ندهد، اما نفس برخی از گزارش های مسعودی چنان است که خود به خود، خواننده را به سوی که حق است سوق می دهد. مثلاً مسعودی در ماجرای شراب خواری حاکم کوفه «ولید بن عقبه» می نویسد: «... از مسجد بر او هجوم بردند و دیدند که مست بر تخت خویش خفته و از خود بی خود است، خواستند از خواب بیدارش کنند بیدار نشد و شرابی را که نوشیده بود روی آنها قی کرد، آنها انگشتر وی را از دستش در آورده بلافاصله راه مدینه را پیش گرفتند و پیش عثمان بن عفان رفتند و به نزد وی شهادت دادند که ولید شراب نوشیده است. عثمان گفت: شما از کجا می دانید که او شراب خورده است؟ گفتند: این شرابی است که ما در جاهلیت می نوشیده ایم، و انگشتر او را برون آورده بدو دادند. عثمان به آنها تغییر کرد و به سینه آنها زد و گفت: از من دور شوید! آنها از پیش عثمان بیرون آمده به

۱- «فصل: و من الموصوفین بعلم النجوم الفاضل الشیعی علی بن الحسین بن علی المسعودی مصنف کتاب مروج الذهب، له تصانیف جلیلة و منزلته فی العلوم و التواریخ و الریاسة کبیره».

۲- «علی بن الحسین بن علی المسعودی أبو الحسن، الهذلی له کتاب المقالات فی أصول الدیانات، کتاب الزلف، کتاب الاستبصار، کتاب سر الحیاة، کتاب نشر الاسرار، کتاب الصفوة فی الامامة، کتاب الهدایة إلی تحقیق الولاية، کتاب المعالی فی الدرجات، و الإبانة فی أصول الدیانات، رسالة إثبات الوصیة لعلی بن أبی طالب علیه السلام، رسالة إلی ابن صعوة المصیصی، أخبار الزمان من الأمم الماضية والأحوال الخالیة، کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر، کتاب الفهرست. هذا رجل زعم أبو المفضل الشیبانی رحمه الله أنه لقیه واستجازه وقال: لقیته. و بقی هذا الرجل إلی سنة ثلاث و ثلاثین و ثلاثمائة».

نزد علی رفتند و قصه را به او بگفتند، وی به نزد عثمان رفت و گفت: چطور شهود را بیرون کردی و حد را معوق گذاشتی؟ عثمان گفت: چه باید کرد؟ گفت: به نظر من باید بفرستی ولید را إحصار کنی اگر روبه‌روی او شهادت دادند و او با دلیلی خویشتن را تبرئه نکرد او را حد بزنی. و چون ولید حضور یافت عثمان آنها را بخواست و بر علیه او شهادت دادند و ولید دلیلی نداشت. عثمان تازیانه را به طرف علی افکند و علی به پسرش حسن گفت: پسرکم! برخیز و حد خدا را در باره او اجرا کن... الخ» (مسعودی، پیشین، ص ۶۲۹).

در این گزارش خواننده به خوبی درمی‌یابد که عملکرد خلیفه سوم در رد شهود و تعویق اجرای حد در مورد ولید، نادرست بوده است و راه درست همان است که علی به او گفته بود. نظیر این گونه گزارش‌ها در نوشته‌های مسعودی بسیار است در حالی که در کتاب‌های اهل سنت کمتر دیده می‌شود. از سوی دیگر، مسعودی در کتاب «التنبیه و الاشراف» می‌گوید: «گروه قطعیه در موضوع امامت، می‌گویند: آنها دوازده تن هستند که ریشه این مطلب گزارش سلیم بن قیس هلالی در کتابش است»، و سپس نام و نسب دوازده امام را از علی بن ابیطالب تا دوازدهمین امام ذکر نموده و در پایان با جمله «رضوان الله علیهم» از آنان تجلیل می‌کند (همو، بی‌تا، ص ۱۹۸ و ۱۹۹).<sup>۱</sup>

هم‌چنین در گزارش دیگر به شکلی منصفانه می‌گوید: «همانا عروه بن زبیر برادرش عبدالله بن زبیر را معذور می‌دارد آن زمان که بنی‌هاشم را در شعب محاصره کرد و برای آتش زدن آنها به جمع‌آوری هیزم اقدام نمود، زیرا قصد او این بود که مسلمانان متفرق نگردند و داخل در اطاعت گردند و وحدت کلمه حفظ شود، هم‌چنان که عمر بن خطاب نسبت به بنی‌هاشم این کار را انجام داد هنگامی که عده‌ای با ابوبکر در بیعت نمودن، تأخیر کردند، در این‌جا عمر دستور داد هیزم بیاورند تا خانه را به آتش بکشند» (همو، ۱۳۶۵ ش، ج ۱، ص ۱۹۶۵).<sup>۲</sup> هر چند در چاپ‌های فعلی «مروج الذهب» جمله «کما

۱- «والقطعیة بالإمامة الاثنا عشریة منهم الذین أصلهم فی حصر العدد ما ذکره سلیم بن قیس الهلالی فی کتابه، الذی رواه عنه أبان بن أبی عیاش أن النبی صلی الله علیه وسلم قال لأمر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام «أنت واثنا عشر من ولدك أئمة الحق» و لم یرو هذا الخبر غیر سلیم بن قیس و أن إمامهم المنتظر ظهوره فی وقتنا هذا المؤرخ به کتابنا: محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابن علی بن أبی طالب رضوان الله علیهم أجمعین».

۲- «وحدث النوفلی فی کتابه فی الأخبار، عن ابن عائشة، عن أبیه، عن حماد بن سلمة، قال: کان عروه بن الزبیر یعذر أخاه إذا جرى ذکر بنی هاشم وحصره إیاهم فی الشعب وجمعه لهم الحطب لتحریقهم، و یقول: إنما أراد بذلك إرهابهم لیدخلوا فی طاعته إذ هم أبوا البیعة فیما سلف، و هذا خبر لا یحتمل ذکره هنا، وقد أتینا علی ذکره فی کتابنا فی مناقب أهل البیت وأخبارهم المترجم بکتاب حدائق الأذهان».

فعل عمر بن الخطاب بنی‌هاشم لما تأخروا عن بیعة أبي بكر» حذف شده است، اما ابن‌ابی‌الحدید معتزلی نیز عین همین مطلب را از مسعودی نقل نموده است (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۲۰، ص ۱۴۷).<sup>۱</sup> نمونه‌های یادشده تنها بخشی از نشانه‌های هم‌دلی و هم‌نوایی مسعودی در نوشته‌های اوست که به گمان محققان شیعه، با اعتقادات شیعه سازگار است.

با این همه، نگارنده بر آن است که با این شواهد نمی‌توان شیعه بودن مسعودی را اثبات کرد و در این مجال، فرصت بررسی شواهد یاد شده نیست، اما همین‌قدر باید دانست اگر دلیل تشیع او نوشته‌هایش باشد، باید همه نوشته‌های او را کنار یک‌دیگر گذاشت و در آن صورت قضاوت نمود. جملاتی که مسعودی در آنها خلیفه اول و دوم را ستوده است کاملاً گویای نظر مساعد او با این دو خلیفه است، گرچه درباره عثمان نظر مساعدی ندارد (درباره عثمان ر.ک: مسعودی، ۱۳۶۵ش، ج ۱، ص ۶۸۹ به بعد).

وی در یک‌جا درباره خلیفه ابوبکر می‌گوید: «لقب او عتیق بود، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را بشارت داده بود که آزاد شده خدا از آتش جهنم است ...، وی مردی زاهد بود و در اخلاق و لباس و غذا بسیار متواضع بود، در ایام خلافت یک عباچه به تن می‌کرد، بزرگان و اشراف عرب و ملوک یمن که حله‌ها و برده‌های منقش داشتند با زیور و طلا و تاج پیش وی آمدند و چون لباس زهد و تواضع و عبادت و وقار و هیبت او را بدیدند رسم او پیش گرفتند و هر چه به تن داشتند فرو نهادند.» (مسعودی، پیشین، ص ۶۵۵).

و در جای دیگر در باره خلیفه عمر می‌نویسد: «وی را فاروق گفتند از این جهت که میان حق و باطل را امتیاز می‌داد...، وی متواضع بود و لباس خشن می‌پوشید، در کار خدا سخت‌گیر بود و عمال وی از دور و نزدیک از اعمال و رفتار و اخلاقش پیروی می‌کردند و همانند وی بودند. جبه‌ای پشمین به تن می‌کرد که با چرم وصله شده بود، عباچه می‌پوشید و با مهابت و مقامی که داشت مشک به دوش می‌برد، بر شتر سوار می‌شد و نشیمن‌گاه وی بر شتر از برگ خرما درست شده بود. عمالش نیز چنین بودند در صورتی که خداوند ولایت‌ها برایشان گشوده بود و اموال فراوان داده بود.» (پیشین، ص ۶۶۲).

مسعودی در این جملات، نقل تاریخ نمی‌کند بلکه نظر خویش را درباره دو خلیفه می‌نگارد و پر واضح است مضامین این جملات هرگز با تفکر شیعی سازگار نیست.

۱- «قال المسعودی: و كان عروة بن الزبير يعذر أخاه عبدالله في حصر بني هاشم في الشعب و جمعه الحطب ليحرقهم و يقول: إنما أراد بذلك ألا تنتشر الكلمة و لا يختلف المسلمون، و أن يدخلوا في الطاعة فتكون الكلمة واحدة، كما فعل عمر بن الخطاب بنی‌هاشم لما تأخروا عن بیعة أبي بكر، فإنه أحضر الحطب ليحرق عليهم الدار.»

## وحدت از نگاه مسعودی

نگارنده معتقد است شرط اساسی ورود به مباحث تقریبی، ابتدا صداقت و انکار نکردن واقعیت، و سپس پرداختن به مسائل اختلافی و حل آن است. نوشته‌های مسعودی، گواه آن است که وی در برخورد با وقایع و حوادث صدر اسلام به ویژه موضوع خلافت و جانشینی رسول گرامی اسلام • که منشأ اختلاف بین شیعه و سنی گشته است، صداقت داشته و تعصبی از خود نشان نداده است. وی به رغم این که درباره نتیجه سقیفه و انتخاب خلیفه اول، با احترام رفتار کرده است، اما در ذکر واقعه، حقیقت را کتمان نکرده و درباره حساس‌ترین مقطع تاریخ صدر اسلام و اختلاف‌برانگیزترین موضوع بین شیعه و سنی، این‌گونه می‌نویسد:

«وقتی به روز سقیفه شد با ابوبکر بیعت شد و روز سه‌شنبه نیز دوباره از عامه برای او بیعت گرفتند. علی پیامد و گفت کار ما را آشفته کردی و مشورت نکردی و حق ما را نگه نداشتی. ابوبکر گفت: بله، ولی از آشوب ترسیدم. مهاجران و انصار در روز سقیفه حکایتی دراز داشتند و امامت را برای خود می‌خواستند. سعد بن عبادہ کناره گرفت و بیعت نکرد و سوی شام رفت و به سال پانزدهم هجری آن‌جا کشته شد و این کتاب جای خبر کشته شدن او نیست. هیچ‌کس از بنی‌هاشم با ابوبکر بیعت نکرد تا فاطمه رضی الله عنها وفات یافت.» (پیشین، ص ۶۵۷).

مسعودی این بخش از تاریخ را به گونه‌ای مسئولانه و بی‌تعصب نگاشته است و هم احترام خلیفه اول را نگه داشته و هم واقعیت را همان‌گونه که رخ داده، بازگو کرده است. وی با این که در باره فضائل ابابکر بسیار سخن گفته، اما هیچ‌گاه خلیفه مذکور را بی‌نقص ندانسته و در فراز دیگر از تاریخش چنین می‌نویسد:

«ابوبکر پانزده روز پیش از وفات بیمار شد، وقتی به حال احتضار افتاد گفت: از هیچ چیز تأسف ندارم مگر سه کار که کردم و ای کاش آنها را انجام نمی‌دادم... ای کاش خانه فاطمه را نگشته بودم و در این باب سخن بسیار گفت، و ای کاش فجأه را نسوزانده بودم، (بلکه) یا او را رها کرده بودم یا کشته بودم، و ای کاش که روز سقیفه کار خلافت را به گردن یکی از آن دو مرد افکنده بودم که او امیر می‌شد و من وزیر بودم... و آرزو داشتم سه چیز از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پرسیده بودم: آرزو داشتم از او پرسیده بودم خلافت حق کیست تا کسی با اهل حق منازعه نکند، و آرزو داشتم... الخ» (پیشین، ص ۶۵۸).

وی هم‌چنین درباره خلیفه دوم، ستایش‌های فراوانی دارد و عملکرد او را نسبت به خلیفه سوم، غیر قابل مقایسه می‌داند. وی پس از این که در باره ولخرجی‌های کارگزاران عثمان مطالب بسیاری بازگو می‌کند در مقایسه کارهای او با عمر بن الخطاب می‌نویسد:

«و این بابی مفصل است و وصف کسانی که در ایام عثمان تمول یافتند به درازا می‌کشد. در زمان عمر بن الخطاب چنین نبود، راهی روشن و طریقی معین بود. عمر به حج رفت و در رفتن و برگشتن شانزده دینار خرج کرد و به پسرش عبدالله گفت: در مخارج این سفر اسراف کردیم. در سال بیست و یکم مردم کوفه از امیرشان سعد بن ابی‌وقاص شکایت کردند، عمر محمد بن مسلمه انصاری را که هم‌پیمان بنی‌عبدالأشهل بود بفرستاد تا درب قصر کوفه را آتش زد و سعد را در مسجد کوفه با مردم روبه‌رو کرد و درباره وی از ایشان پرسید که بعضی او را ثنا گفتند و بعضی شکایت کردند که عمر او را عزل کرد و عمار بن یاسر را حاکم و عثمان بن حنیف را خراج‌گیر و عبدالله بن مسعود را عهده‌دار بیت‌المال کوفه کرد و به عبدالله بن مسعود گفت مردم را قرآن و مسائل دین بیاموزد. برای آنها روزی یک گوسفند مقرر کرد که یک نیمه با سر و پوست از عمار باشد و یک نیمه دیگر را عبدالله بن مسعود و عثمان بن حنیف قسمت کنند. عمر کجا و اینها که گفتیم کجا.» (پیشین، ص ۶۹۰ و ۶۹۱).

وی هم‌چنین درباره وقایع سال ۳۵ می‌نویسد:

«به سال سی و پنج شکایت از عثمان زیاد شد و به سبب بعضی اعمالش بدو شکایت کردند از جمله رفتاری بود که با...» (پیشین، ص ۶۵۹). و سپس رفتار او با «ابن مسعود»، «عمار یاسر» و «ابوذر» را گزارش می‌کند. مسعودی پس از گزارش مفصلی در این باره، جریان مشایعت علی با همراهانش را در تبعید ابوذر بازگو می‌کند، و معلوم نیست مقصود او از این گزارش، تخطئه کردن چه کسی است؛ عثمان یا علی، زیرا او در صدد شرح واقعه است و بدون این که تعصبی از خود نشان دهد مشاجرات علی و عثمان، و سپس مصالحه بین آن دو را نقل می‌کند. وی در این باره چنین می‌نگارد:

«... آن‌گاه ابوذر شتری را که داشت بخواست و زن خود و به قولی دخترش را بر آن سوار کرد. عثمان به مروان گفت: مراقب باش تا مردم از او دوری کنند تا به ریزه برسد. وقتی از مدینه برون شد و مروان او را می‌برد، علی با دو پسرش حسن و حسین و عقیل برادرش و عبدالله بن جعفر و عمار بن یاسر به طرف او آمدند، مروان اعتراض کرد و گفت: یا علی! امیرالمؤمنین گفته است مردم در این راه ابوذر را همراهی و مشایعت نکنند، اگر این را نمی‌دانی به تو گفتم. علی با تازیانه به او حمله کرد و به پیشانی مرکبش زد و گفت: دور شو خدا تو را به جهنم برد. و با ابوذر برفت و او را مشایعت کرد آن‌گاه وداع کرد و بازگشت... مروان از رفتاری که علی با وی کرده بود به عثمان شکایت کرد، عثمان گفت: ای گروه مسلمان! من با علی چه کار کنم؟ فرستاده مرا از کاری که به انجام آن وادارش کرده بودم منع کرد و فلان و بهمان کرد، به خدا قسم حقش را کف دستش می‌گذارم. و چون علی از مشایعت ابوذر بازگشت مردم پیش او رفتند و گفتند: امیرمؤمنان (عثمان) خشمگین است که چرا ابوذر را مشایعت کرده‌ای. علی گفت: اسب هم از مهار خشمگین است. و چون شب شد و به نزد عثمان رفت بدو گفت: چرا با مروان چنان کردی و چرا فرستاده مرا پس فرستادی و دستور مرا رد کردی؟ علی

گفت: مروان می‌خواست جلو مرا بگیرد و من مانع جلو گرفتن او شدم ولی دستور تو را رد نکردم. عثمان گفت: مگر نشنیده بودی که من مردم را از مشایعت ابوذر منع کرده بودم؟ گفت: مگر هر چه دستور بدهی و خلاف اطاعت خدا و حق باشد دستورت را اطاعت می‌کنیم؟ به خدا اطاعت نمی‌کنیم. عثمان گفت: باید قصاص مروان را بدهی. گفت: چه قصاصی بدهم؟ گفت: به پیشانی مرکبش زده‌ای و بدش گفته‌ای، او باید بدت بگوید و به پیشانی مرکب بزند. علی گفت: این مرکب من است اگر می‌خواهد همان‌طور که من مرکب او را زده‌ام بزند اما خودم به خدا اگر بدم بگوید عین آن‌را به تو می‌گویم و دروغ نمی‌گویم و جز حق نمی‌گویم. عثمان گفت: چرا بدت نگوید در صورتی که به او بد گفته‌ای؟ به خدا تو در نظر من برتر از مروان نیستی. علی خشمگین شد و گفت: به من این‌طور می‌گویی و مرا با مروان هم‌سنگ می‌کنی؟...، روز بعد که مردم پیش عثمان رفتند، وی از علی شکایت کرد و گفت: او عیب من می‌گوید و به کسانی که عیب من می‌گویند کمک می‌کند. مقصودش ابوذر، و عمار یاسر و دیگران بودند. آن‌گاه با دخالت مردم مابین آنها صلح شد و علی به عثمان گفت: به خدا قسم من از مشایعت ابوذر جز خدای تعالی را منظور نداشتم.» (پیشین، ص ۶۸۹، ۶۹۹).

نظیر این واقعه، مشاوره خلیفه عمر با علی • درباره حرکتش به سوی قادسیه است و علی • بر خلاف همه مشاوران دیگر عمر، او را به رفتن تشویق می‌کند اما سرانجام خلیفه عمر بر خلاف نظر علی •، ماندن را ترجیح می‌دهد و در این‌جا نیز معلوم نیست مقصود مسعودی از این گزارش، تخطئه نمودن چه کسی است؛ عمر یا علی. مسعودی در این باره می‌نویسد: «وقتی ابوعبید(فرمانده سپاه مسلمانان در جنگ با ایران) نزدیک پل کشته شد قضیه بر عمر و مسلمانان گران آمد. عمر برای مردم خطبه خواند و آنها را به جهاد تشویق کرد و گفت: برای رفتن به عراق آماده شوید. آن‌گاه عمر در «صرار» اردو زد و می‌خواست شخصاً حرکت کند. طلحه بن عبیدالله را طلایه‌دار خود کرد و زبیر بن عوام را بر میمنه و عبدالرحمان بن عوف را بر میسره گماشت و مردم را بخواند و مشورت کرد و همه گفتند برو، سپس به علی گفت: ای ابوالحسن! چه می‌گویی بروم یا کسی را بفرستم؟ گفت: «شخصاً برو که بیشتر مایه ترس و بیم دشمن می‌شود». و چون از پیش عمر برون آمد، وی(عمر) عباس را با گروهی از مشایخ قریش بخواند و مشورت کرد، گفتند: خودت بمان و دیگری را بفرست که اگر شکست خوردند مسلمانان ذخیره‌ای داشته باشند...» (پیشین، ص ۶۶۶).

عمر پس از مشورت با عباس و مشایخ قریش، با عبدالرحمان بن عوف و عثمان نیز مشورت کرد و آنها نیز مانند خلیفه را ترجیح داده و به مصلحت اسلام نزدیک‌تر دانستند. عثمان به او گفت: «ای امیرالمؤمنین! بمان و سپاه بفرست، زیرا این خطر هست که اگر حادثه‌ای برای تو رخ دهد عرب از اسلام برگردد. سپاه بفرست و سپاهی را به سپاه بعد تقویت کن و مردی را بفرست که در کار جنگ تجربه و بصیرت داشته باشد. عمر گفت: مثلاً کی؟ گفت: علی بن ابیطالب، گفت: او را ببین و گفت‌وگو

کن بین آیا به این کار راغب هست یا نه. عثمان برون شد و علی را بدید و با او گفت و گو کرد و علی این را خوش نداشت و نپذیرفت. عثمان پیش عمر بازگشت...» (پیشین، ص ۶۶۷).

در این گزارش از تشویق علی بر رفتن عمر، معلوم می شود که علی نفس جنگ با ایرانیان را قبول داشته است، پس جای این سؤال هست که چرا فرماندهی سپاه را نپذیرفت و چرا عمر بر خلاف رأی علی رفتار نمود. آیا در هر دو مورد علی • مرتکب اشتباه شد یا عمر؟

مسعودی در این گزارش، نگران این نیست که تصمیم علی • در نپذیرفتن فرماندهی سپاه، صحیح بوده یا نه و این که آیا رفتن یا نرفتن عمر به همراه سپاه، کدام به مصلحت اسلام نزدیک تر بوده است، بلکه واقع بینی و روحیه سالم مسعودی، وی را به ثبت صحیح تاریخ وادار می کند. طبیعی است اگر مسعودی همانند برخی مورخان دیگر، اندکی در کارش تعصب داشت، بی درنگ بعضی از قطعات تاریخ را حذف می کرد و یا آن را به نفع عقیده اش سوق می داد.

اکنون سؤال این است که مسعودی با نقل این وقایع، چه درسی به ما می آموزد. مسعودی خواه سنی شافعی باشد و خواه شیعه معتزلی، در پی رونمایی حقیقتی است که قرن ها بر جامعه مسلمین سایه افکنده است. مسعودی هیچ گاه شیوه مسالمت آمیز خود را در برابر حوادث صدر اسلام، اشتباه نمی داند و به همین دلیل امانت را در ثبت تاریخ کاملاً حفظ نموده است. پس درس او این است که ما نیز باید مانند او از روش های قهرآمیز دوری نموده و در پی برون رفت از ریشه های اختلاف باشیم. بدیهی است راه برون رفت از اختلافات مذکور آن است که محققان شیعه و سنی، نخست می بایست قضاوت های عجولانه و تعصب آمیز را از ذهن خویش بیرون کنند، و سپس از راه گفت و گو و طرح مباحث مورد نظر، به شکلی سالم و منطقی، مسائل پیچیده و اختلاف برانگیز را حل و فصل نمایند.

### تالیفات مسعودی

مسعودی فردی پر کار بوده و نوشته های بسیاری دارد. کسانی که کتاب های مسعودی را فهرست کرده اند، بیشتر مطالب را از دو کتاب برجای مانده از وی، یعنی «مروج الذهب» و «التنبیه و الاشراف»، استخراج نموده اند. امین عاملی ۴۷ کتاب او را نام برده است که بیشتر آنها اکنون از بین رفته است (امین عاملی، پیشین، ج ۸، ص ۲۲۵). استناد «مروج الذهب» و «التنبیه و الاشراف» به مسعودی، قطعی و یقینی است. کتاب دیگر او «إثبات الوصية لعلی بن ابی طالب» است که بارها در ایران به چاپ رسیده ولی انتساب آن به مسعودی، مورد اتفاق اهل نظر نیست، هر چند وی در باب «امامت» کتاب های متعددی نوشته و از این جهت، انتساب این کتاب به او قریب می نماید. به گفته مسعودی بزرگترین کتاب او «أخبار الزمان و من أباده الحدیثان من الأمم الماضية و الأجيال الخالية» است که مشتمل بر سی مجلد و دربردارنده تمام اخبار عالم و فوائد فراوانی است.



تألیف این کتاب موجب شده که مسعودی با این که در موضوعات مختلف دست به تألیف زده، اما به عنوان یک «تاریخ‌نگار» به جامعه جهانی معرفی گردد. مسعودی در سال ۳۳۲ هجری از تألیف این کتاب فارغ شده و سپس آن را در ضمن کتابی دیگر به نام «الاولسط» تلخیص کرده و پس از آن، هر دو را با عنوان «مروج الذهب» خلاصه‌تر نموده است. بنابراین کتاب «مروج الذهب»، عصاره همه اطلاعات و آگاهی‌های مسعودی در زمینه تاریخ به شمار می‌رود که در سال ۳۳۶ هجری از تألیف آن فارغ گشته است.

مسعودی احترام خاصی نسبت به نوشته‌های خود به ویژه کتاب «مروج الذهب» قائل بوده و تحریف‌کنندگان کتابش را نفرین کرده است. وی در خطبه کتاب «مروج الذهب» می‌گوید: «اگر کسی معنای کتابم یا مبنای آن را تحریف کند، یا مطلبی از آن را حذف نماید و یا آن را به غیر ما نسبت دهد، دچار غضب خداوند گردد؛ من این هشدار را در آغاز و پایان کتابم داده‌ام تا اگر کسی میل این کار را در سر دارد، از خدا بترسد و به یاد آخرت باشد.» (مسعودی، پیشین، خطبه کتاب و ج ۲، آخر کتاب).<sup>۱</sup> بدیهی است در این مختصر، نام بردن از مجموعه تألیفات مسعودی که مرحوم امین عاملی آنها را با حوصله تمام استخراج نموده است، ملال‌آور و خسته‌کننده خواهد بود. خوانندگان فرهیخته می‌توانند به آنجا مراجعه نمایند (امین عاملی، پیشین، ص ۲۲۵ و ۲۲۶).

### منابع و مأخذ

۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، تحقیق: محمدابوالفضل ابراهیم، دار إحياء الكتب العربية، بیروت، (افست: تهران، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان)، ۱۳۷۸ق.
۲. ابن‌ادریس حلی، السرائر، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعة المدرسين بقم المشرفه، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
۳. ابن حجر عسقلانی، شهاب‌الدین احمد بن علی، لسان المیزان، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۷۱م.

۱- «فمن حرف شيئاً من معناه أو أزال ركناً من مبناه أو طمس واضحاً من معالمه أو لبس شاهدة من تراجمه أو غيره أو بدله أو شحنته أو اختصره أو نسبه إلى غيرنا أو إضافة إلى سوانا فوافاه من غضب الله ووقع تقمه وفوادح بلاياه ما يعجز عنه صبره ويحار له فكره وجعله الله مثله للعالمين وعبرة للمعتبرين وآية للمتوسمين وسلبه الله ما أعطاه وحال بينه وبين ما أنعم عليه من قوة ونعمة مبتدع السماوات والأرض من أي الملل كان والآراء انه على كل شيء قدير وقد جعلت هذا التخويف في أول كتابي وآخره ليكون رادعا لمن ميله هوى أو غلبه شقاء فليراقب أمر ربه وليحاذر منقلبه فالمدّة يسيرة والمسافة قصيرة والى الله المصير».

٤. ابن حزم أندلسي، أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد، *جمهرة أنساب العرب*، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ سوم، ١٤٢٤ق.
٥. ابن شاکر کتبی، *فوات الوفیات*، تحقیق: علی محمد بن یعوض الله و عادل أحمد عبدالموجود، دار الكتب العلمية، بيروت، ٢٠٠٠م.
٦. ابن عساکر، الحافظ علی بن الحسن ابن هبه الله بن عبدالله الشافعی، *تاریخ مدینه دمشق*، تحقیق: علی شبری، بيروت، دار الفكر، ١٤١٥ق.
٧. ابن عماد حنبلی، عبدالحی بن احمد بن محمد، *شذرات الذهب فی أخبار من ذهب*، تحقیق: عبدالقادر الأرئووط و محمود الأرئووط، دار ابن کثیر، دمشق، ١٤٠٦ق.
٨. ابن ندیم بغدادی، ابوالفرج محمد بن ابی یعقوب الاسحاق الوراق، *الفهرست*، تحقیق: رضا تجدد، بی نا، تهران، بی تا.
٩. اسماعیل پاشا بغدادی، محمد امین، *هدیه العارفين أسماء المؤلفين و آثار المصنفين*، دار احیاء التراث العربی، بيروت، ١٩٥١م.
١٠. \_\_\_\_\_، *ایضاح المکنون عن اسامی الكتب و الفنون*، دار احیاء التراث العربی، بيروت، بی تا.
١١. إلیان سرکیس، یوسف، *معجم المطبوعات العربیة و المعربیة*، مکتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی، قم، ١٤١٠ق.
١٢. امین عاملی، سید محسن، *اعیان الشیعه (قطع بزرگ)*، دار التعارف للمطبوعات، بيروت، بی تا.
١٣. امینی نجفی، شیخ عبدالحسین، *المناشدة و الاحتجاج بحديث الغدير*، بی نا، قم، بی تا.
١٤. ذهبی، ابوعبدالله شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان، *سیر أعلام النبلاء*، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ نهم، ١٤١٣ق.
١٥. سبکی، تاج الدین بن علی بن عبد الكافی السبکی، *طبقات الشافعية الكبرى*، تحقیق: محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو، دار الهجرة للطباعة و النشر و التوزیع، بيروت، چاپ دوم، ١٤١٣ق.
١٦. سید بن طاووس حسنی، رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد، *فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم*، دار الذخائر للمطبوعات، بيروت، چاپ اول، بی تا.
١٧. صفدی، الوافی بالوفیات، تحقیق: احمد الأرئووط و ترکی مصطفی، دار احیاء التراث، بيروت، ١٤٢٠ق.
١٨. مجله «تراثنا»، مؤسسه آل البيت •، ج ٥٧.
١٩. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، *التنبيه و الاشراف*، دار صعب، بيروت، بی تا.

۲۰. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر (عربی، چهار مجلد)، تحقیق: أسعد داغر، دارالهجره، قم، ۱۴۰۹ق.

۲۱. \_\_\_\_\_، مروج الذهب و معادن الجواهر (فارسی)، ترجمه:

ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۵ش.

۲۲. نجاشی اسدی کوفی، ابوالعباس احمد بن علی، فهرست اسماء مصنفی الشیعه المشتهر بن:

رجال النجاشی، تحقیق: سید موسی شبیری زنجانی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۶ق.

## منابع

